

هفتم اکتوبر، بیست و پنجمین سال روز حمله امریکا بر افغانستان

برگ‌های از کتاب «نظم جهانی، تاملاتی در باب ویژه‌گی ملت‌ها در گذرگاه تاریخ» نوشته هنری کسینجر وزیر پشین خارجه ایالات متحده امریکا درباره افغانستان

هنری کسینجر (۱۹۲۳ - ۲۰۲۳) وزیر خارجه پشین ایالات متحده امریکا، از جمله تأثیرگذارترین و جنجالی‌ترین چهره در سیاست خارجی جهان شمرده شده است، موصوف کتابی با عنوان ذکر شده نگاشته است که توسط سهیل سنجر ترجمه شده است. در این کتاب برگ‌های (۲۶۶ - ۲۷۰) به افغانستان اختصاص یافته است.

باوجود که می‌دانم هرنوشته و تحلیل نماینده سیستم جهانخوار بدون "غرض و مرض" نیست و در نهایت در راستای توجیه منافع جهانی سیستم سرمایه داری است، چنانچه می‌نویسد: «هشدارهای اولیه که مبتنی بر تاریخ افغانستان است و آن کشور را «گورستان امپراتوریه‌ها» می‌خواند، جدی گرفته نشدند» اما موصوف ادامه نمی‌دهد که کشورش نیز در همان گورستان قبری را برای خود آماده ساخت و بعد از بیست سال با فضاحت تمام مجبور به فرار شد. لذا مرور این نوشته بدون مفاد نیست، به همین جهت آن را با هموطنان شریک می‌سازم.

«افغانستان

القاعده با صدور فتوایی در سال ۱۹۹۸ قتل و کشتار تمامی شهروندان امریکایی و یهودیان را مباح اعلام کرد. این گروه در آن زمان در افغانستان پناه گرفته بود و طالبان رژیم حاکم بر افغانستان، از اخراج رهبران و جنگجویان القاعده خودداری می‌کرد. زمانی که امریکا از سوی القاعده مورد حمله قرار گرفت، مشخص بود که این کشور، واکنش نشان می‌دهد جهان نیز با امریکا در این زمینه هم‌نوایی داشت.

چالشی که وجود داشت این بود که در مواجهه و رویارویی با یک نیروی غیردولتی که دارای قلمرو نبود و به هیچ یک از ارزشهای بین‌المللی خودش را پابند نمی‌دانست، چگونه باید برخورد کرد. در نهایت جنگ افغانستان در پرتو اجماع

ملی و بین‌المللی آغاز شد. دورنمای رفتار مبتنی بر قوانین و مقررات نظم بین‌المللی در رابطه به جنگ افغانستان با ورود ناتو به این جنگ دگرگون شد، زیرا ناتو برای نخستین بار با استفاده از ماده پنجم اساسنامه این سازمان که می‌گوید «حمله مسلحانه یک عضو ناتو، حمله بر تمامی اعضای ناتو تلقی می‌شود» نیز در این جنگ حضور یافت.

نه روز بعد از حادثه حملات یازدهم سپتامبر، رییس جمهور جورج دبلیو بوش با صدور یک اولتیماتوم از طالبان خواست تا القاعده را از افغانستان اخراج کند. او گفت: «تمامی رهبران القاعده را که در کشور شما پناه گرفته اند، به مقام‌های امریکایی تحویل دهید... به ما همچنین اجازه دهید تا به اردوگاه‌های آموزشی تروریستان دسترسی داشته باشیم تا به این ترتیب مطمئن شویم که این اردوگاه‌ها مسدود شده اند.»

وقتی که طالبان از پذیرش این درخواست امریکا خودداری کردند، ایالات متحده و متحدانش حملات خود را به افغانستان آغاز کردند. اهداف این جنگ در هفتم ماه اکتوبر سال ۲۰۰۱ از سوی رییس جمهور بوش این طور اعلام شد:

«حملات هدفمند ما به صورت محتاطانه‌ی اردوگاه‌های آموزشی تروریستان و ظرفیت‌های نظامی رژیم طالبان را نشانه خواهد گرفت.»

هشدارهای اولیه که مبتنی بر تاریخ افغانستان است و آن کشور را «گورستان امپراتوریه‌ها» می‌خواند، جدی گرفته نشدند. همان بود که بعد از حملات مشترک نیروهای امریکایی، بریتانیایی و متحدان افغان شان، طالبان از قدرت کنار زده شدند. بعد از آن در دسامبر سال ۲۰۰۱، بر اساس توافق یک کنفرانس بین‌المللی در شهر بن کشور جرمنی، حامد کرزی به عنوان رییس اداره موقت این کشور گماشته شد. او وظیفه یافت تا شرایط را برای برگزاری لویه جرگه مساعد ساخته و نهادهای افغانستان را بازسازی کند.

به نظر می‌رسید که امریکا و متحدانش به اهداف خویش دست یافته اند. اشتراک‌کننده‌گان در جریان مذاکرات بن با خوشبینی دست‌یابی به اهداف

بلندبالایی را پیش بینی کردند که از آن جمله «ایجاد یک دولت فراگیر ملی که در آن زنان و اقلیت‌های قومی نیز دارای نماینده باشند» مدنظرشان بود.

بعد از آن در سال ۲۰۰۳، شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌پی به نیروهای بین‌المللی یاری امنیتی دستور داد تا از دولت انتقالی افغانستان حمایت کرده و در تأمین شرایط امنیتی خارج از شهر کابل نقش ایفا کنند تا به این ترتیب کارمندان دولت افغانستان و سازمان ملل متحد... با خاطر راحت بتوانند به فعالیت‌های خویش ادامه دهند.

همان بود که هدف عمدهٔ امریکا و متحدانش در محور «بازسازی افغانستان» متمرکز شد. قرار شد امریکا و متحدانش در راستای تعمیم و تقویت دموکراسی، کثرت گرایی، ایجاد یک دولت شفاف و پاسخ‌گو و نیز احیای مجدد نیروهای امنیتی افغانستان که قادر به تأمین امنیت آن کشور باشند، اقدامات بیشتری انجام دهند کوشش در این راستا شباهت زیادی با تلاش‌هایی داشت که در زمینه بازسازی و تقویت دموکراسی در کشورهای آلمان و جاپان پس از جنگ دوم صورت گرفته بود.

جالب است که در تاریخ افغانستان هیچ‌گاهی یک چنین اهداف بلندمدت و فراگیر برای بازسازی و دولت سازی، سوی هیچ‌گاهی مدنظر نبوده است. به گونه سنتی، افغانستان هیچ‌گاهی دارای یک دولت به معنای امروزی آن نبوده و از لحاظ جغرافیایی هیچ نیرویی قادر نشده است تا حاکمیت خویش در سراسر این کشور تأمین نماید. تاریخ گواه است که مردمان این خطه پیوسته در جنگ و منازعه با هم دیگر بسر برده و تنها در مواردی با هم متحد شده اند که یا مورد تجاوز خارجی قرار گرفته و یا قرار بوده به یک کشور همسایه لشکر کشی نمایند. درست است که برای یک دوره کوتاه، افغانستان دارای پارلمان بوده و یا شهریان کابل دارای یک زنده گی مدرن بوده اند، اما خارج از پایتخت، روش‌ها و مقررات قبایلی پیوسته بر زنده گی مردم این سرزمین حاکم بوده است. عامل اتحاد افغان‌ها همیشه خارجی‌ها بوده اند آن هم نه به صورت عمدی بل غیر عمدی، چرا که حمله نیروی خارجی پیوسته عاملی بوده تا افغان‌ها با هم در برابر آن متحد شوند.

با صراحت می‌توان گفت که آن چه را که نیروهای امریکایی و ناتو در سرآغاز قرن بیست و یکم در افغانستان با آن روبه رو شدند، با آن چه وینستون چرچیل جوان در سال ۱۸۹۷ با آن برخورد کرده بود، تفاوت زیادی نداشت. چرچیل در رابطه به افغانستان می‌نویسد:

«به استثنای فصل برداشت زمین که در آن یک دوره کوتاه آرامش برقرار است، قبایل پشتون در یک نوع جنگ مداوم یا در میان خود و یا با دیگران بسر می‌برند. برای آنها، هر مردی یک جنگجو، یک سیاست مدار و یک عالم دینی است. خانه‌های بزرگان‌شان شباهت زیادی به یک دژ دارد... روستاهای‌شان از سیستم دفاع خودی برخوردار است. خانواده‌ها در دشمنی دایمی با هم به سر می‌برند و پیوسته به انتقام و خون خواهی می‌اندیشند. قبایل با قبایل مشکل دارند و کل هدف یک قبیله این است تا حساب خود را با قبیله مخالف تصفیه کند. آنها هیچ چیزی را فراموش نمی‌کنند و در صورت مساعد شدن فرصت و زمینه، پاسخ دشمن را کف دستش می‌گذارند.

بر اساس آن چه گفته شد اهداف ائتلاف بین‌المللی و سازمان ملل متحد در راستای ایجاد یک دولت شفاف، دموکراتیک مرکزی و برخوردار از امنیت به معنای اختراع یک کشور جدید در قلمرو افغانستان می‌تواند خوانده شود. این در حالی بود که با بالا کشیدن حامد کرزی که پشتون و متعلق به قبیله پوپلزی بود، کوشش می‌شد تا اقتدار دولتی در سراسر این کشور چه توسط زور و چه توسط کمک های خارجی گسترش بیابد. در واقع این تلاش‌ها به صورت اجتناب ناپذیری سبب شد تا یک گروه قومی که دارای سابقه حاکمیت بر این کشور بود، دوباره بر سر قدرت بیاید و اندک اندک اقتدار خود را از طریق ایجاد ایتلاف‌های قومی و قبیله‌ای تقویت کند. چیزی که برای نیروهای خارجی مستقر در افغانستان درک آن دشوار بود.

با برگزاری انتخابات سال ۲۰۰۸ و پیروزی بارک اوباما به عنوان رییس جمهوری امریکا، قرار شد جنگ افغانستان که به نظر او یک جنگ «ضروری» بود، بیشتر مورد توجه قرار گیرد. اوباما تصور می‌کرد که جنگ افغانستان به دلیل مشغولیت نیروهای امریکایی در جنگ «بیهوده» عراق، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

با این حال اوباما بعد از ورود به کاخ سفید بخش عمده‌ی از تمرکز خود را به اصلاحات داخلی در ایالات متحده معطوف کرد این وضعیت سبب شد تا در برخورد امریکا نسبت به جنگ افغانستان یک نوع دوگانه‌گی به وجود بیاید. امریکا با اعلام فرستادن سی هزار نیروی جدید به افغانستان، تصمیم گرفت تا خروج نیروهای نظامی اش را در ظرف هژده ماه از افغانستان آغاز کند.

استدلال این بود که هدف از تعیین یک چنین ضرب‌العجلی این است تا حکومت کرزی اقدامات خودش را در راستای ایجاد یک دولت مرکزی مدرن تشدید کند تا به این ترتیب، آن کشور قادر گردد تا خلای حضور نیروهای امریکایی را جبران کند.

واقعیت اما این است که طالبان به عنوان یک گروه چریکی، راهبردها این بود که برای مدت بیشتری دوام بیاورند. همان بود که تعیین یک چنین ضرب‌العجلی برای کابل نشانگر از دست دادن حمایت خارجی تلقی شده و به تبع آن، امکان هرگونه شکست قاطع و موثر طالبان را محدود می‌کرد.

گفتنی است که افغانستان در تمام طول این مدت به دست‌آوردهای بزرگی نایل شد که البته به سختی به دست آمده بودند. از آن جمله مردم این کشور با وجود تهدید طالبان مبنی بر قتل رای‌دهنده‌گان، در چند انتخابات شرکت کردند. امریکا نیز در این مدت موفق شد تا با کشف مکان اختفای اسامه بن لادن او را به قتل رسانیده و این پیام روشن و قاطع را به گوش جهان برساند که این کشور در راستای خون‌خواهی و انتقام‌گیری از القاعده و دیگر تروریستان، هیچ گونه تردیدی ندارد.

با وجود اینها، وضعیت در منطقه بحرانی و خطرناک به نظر می‌رسد زیرا همزمان با خروج نیروهای امریکایی از افغانستان (در هنگام نوشتن این کتاب خیلی قریب‌الوقوع به نظر می‌رسد) ساحه حاکمیت دولت افغانستان محدود شده و به احتمال زیاد تنها شامل کابل و حومه آن خواهد گردید. علاوه بر آن امکان ظهور نوعی ملک‌الطوائفی قومی در شماری از مناطق این کشور وجود دارد که هر کدام مورد حمایت قدرت‌های رقیب منطقه خواهند بود. به این ترتیب، وضعیت به همان نقطه اولی برخواهد گشت.

حالا سوال این است که آیا افغانستان به مثابه یک کشور مستقل در نظم سیاسی منطقه، به جایگاه مناسب خویش دست خواهد یافت یا خیر؟ واقعیت این است که همسایه‌گان افغانستان باید منافع خود را در تداوم ثبات و صلح در این کشور ببینند. اگر افغانستان یک بار دیگر وارد ورطه سقوط شود، همسایه‌گان این کشور در مرزهای‌شان دچار مشکلات گسترده امنیتی و سیاسی خواهند شد. زیرا بازگشت افغانستان به بی ثباتی و جنگ، زمینه را برای فعالیت گروه‌های افراطی و بازیگران غیردولتی مساعد خواهد ساخت. یا حتی ممکن است یک رژیم افراطی بار دیگر در این کشور به قدرت برسد که در آن صورت می‌تواند خطرات جدی را برای امنیت پاکستان برای مناطق مسلمان نشین روسیه در جنوب و غرب آن کشور، برای چین در منطقه سینکیانگ و حتی برای ایران که از لحاظ مذهبی یک کشور شیعه است، ایجاد کند.

از این منظر یک افغانستان دارای وضعیت مناسب برای رشد تروریسم می‌باشد که تهدیدی به مراتب جدی‌تر از ایالات متحده آمریکا، برای منطقه است. (شاید در این مورد نظر ایران متفاوت باشد. زیرا سیاست‌های ایران در کشورهای چون سوریه، لبنان و عراق نشان می‌دهد که آن کشور از بحران در آن سوی سرحدات خود، سود زیادی می‌برد).

از قضای روزگار شاید افغانستان جنگ زده، به آزمونی برای نظم منطقه‌یی مبدل شود و آن این که منافع متنوع امنیتی و تاریخی چگونه می‌تواند در رابطه به این کشور به توافق و اجماع، دست پیدا کند. بدون حمایت دوامدار بین‌المللی از افغانستان، همسایه‌گان این کشور از گروه‌های مورد نظر‌شان در میان اقوام این کشور حمایت کرده و شرایط را برای یک جنگ قومی و فرقه‌پی مساعد خواهند کرد. در این صورت افغانستان به صورت بالقوه تجزیه خواهد شد. در نتیجه پاکستان به کنترل مناطق پشتون نشین در جنوب و هندوستان روسیه و حتی چین با حمایت از اقوام مختلط شمال روی خواهند آورد. البته برای احتراز از ایجاد یک چنین وضعیتی، به یک سلسله اقدامات گسترده دیپلماتیک نیاز است تا از احتمال سقوط افغانستان و مبدل شدن مجدد این کشور به مرکز تروریسم، جلوگیری صورت گیرد.

تاریخ به یاد دارد که در قرن نوزدهم میلادی، با تضمین بی‌طرفی بلژیک، آن کشور از مداخله تجاوز نیروهای خارجی و قدرت‌های بزرگ برای صد سال در امان ماند. آیا در رابطه به افغانستان نیز یک چنین چیزی ممکن است؟ واقعیت این است که اگر چنین اتفاقی رخ ندهد، افغانستان بار دیگر به میدان جنگ کشورهای زیادی که دارای منافع متنوع و متضاد اند، مبدل خواهد شد.»